



مصرا

ما تا نفهیم که محتاج به آنها نیستیم، نفهیم که آنها محتاج به ما هستند، نه ما محتاج به آنها، نمی توانیم اصلاح بشویم. شرق همه چیز دارد. فرهنگش از فرهنگ غرب بهتر است، فرهنگ غرب از شرق رفته است، همه چیزش از غرب بهتر است، فقط تهیست

غرب به ما محتاج است، نه ما به آنها!

کردند از خودش فقط تبلیغات دامنه داری که به وسیله نوکرهای اینها - که الان هم موجودند در مملکت ما، الان هم با صورت های مختلف در مملکت ما موجودند و مع الأسف اشخاصی دامن می زنند به اینکه اینها را بزرگ کنند ما را از خودمان تهی کردند به طوری که

ما خیال می کنیم هر چیز که هست از آنجاست. ما تا خودمان را پیدا نکنیم، تا تشرق خودش را پیدا نکنند، تا این گمشده پیدا نشود، نمی توانیم سر پای خودمان بایستیم.

بیانات امام خمینی (ره) _ ۱۳۵۸/۰۸/۰۷

تفسیر پلورالیستی سروش از اشعار مولانا

عبدالکریم سروش در اثبات نظر به پلورالیسم

دینی از هر مستمسکی از جمله نظرات برخی بزرگان به اشعار جناب مولانا جلال الدین محمد بلخی به طور مستقل به برخی نظرات و نوشته های مولانا می بردیم و اجمالاً روشن خواهد شد که نه تنها بر داشت پلورالیستی آقای سروش از اشعار مولانا ناصواب است بلکه گاه مولانا در موضعی سخت کیشانه ادیان تحریف شده های نظیر مسیحیت و زرتشت را به شدت مورد انتقاد قرار می دهد.

نمونه ای از استنادات آقای سروش به مولانا و نقد این استناد

آقای سروش در جای جای مقاله صراط های مستقیم خود ضمن طرح ادله خود به اشعار جناب مولانا استناد کرده و به برداشت پلورالیستی و کثرت گرایانه از این اشعار پرداخته اند. برای نمونه ایشان در استدلال دوم خود پس به نقد و بررسی آنها پرداخته شد، در تحکیم و تثبیت موضع خود به اشعار جناب مولانا استناد می کند. ایشان با تکیه بر یکی از ابیات جناب مولانا: «نظر گاه است ای مغز وجود/ اختلاف مؤمن و گبر و جهود» بر حقانیت همه ادیان استناد می کنند و چنین می گویند: «مولانا سه مکتب و دین بزرگ را نام می برد: مؤمن و گبر و جهود. غرضش از مؤمن، مسلم است. وی می گوید: اختلاف این سه اختلاف حق و باطل نیست بلکه دقیقاً اختلاف نظر گاه است. آن هم به نظر گاه بیرون ادیان بلکه نظر گاه انبیا حقیقت یکی بوده است که سه پیامبر از سه زاویه به آن نظر کرده اند. بنابراین سز اختلاف ادیان، فقط تفاوت شرایط اجتماعی یا تحریف شدن دینی و در آمدن دین دیگری له جاب آن نبوده است بلکه تجلی های گونه گونه خداوند در عالم، همچنان که طبیعت را متنوع کرده، شریعت را هم متنوع کرده است.»^(۱)

اما با رجوع به ابیات پیشین بیت مذکور در می یابیم که مولانا چنین رایی نداشته و تفسیر آقای سروش صرفاً یک

تفسیر به رأی است. مولانا ابتدا چنین می گوید: گر نظر در شبیه داری گم شوی/ از آنک از شبیه است اعداد دوی /ور نظر بر نور داری /اره سی /از دوی و اعداد جسم منتهی و سپس نتیجه می گیرد: از نظر گاه است ای مغز وجود/ اختلاف مؤمن و گبر و جهود مولانا در این ابیات با پیش فرض اینکه این سه این هر سسه با هم حق نیستند و اسلام حق محض است، علت تفاوت گرایش های باطل بیرون آن دو دین و گرایش حق مسلمین را در تفاوت نظر گاه های می داند. ایشان به وضوح می گویند: مسلمان در نور می نگرند و از شویت و تجسیم (دعوی آیین های زرتشتی و اسلام) رها می شود و آن دو مکتب به جای نظر در نور به شبیه می نگرند و این زمینه گمراهی شان است و این در حالی است که آقای سروش بدون نقل ابیات پیشین، با مغالطه «نقل قول ناقص» سخن مولانا را تحریف معنوی کرده و برداشت خود را بر آن تحمیل می کنند.

۴ نقد دیگر بر برداشت کثرت گرایانه از اشعار مولانا

اگرچه مولانا را نمی توان در مذهب خاص اسلامی محدود و محصور ساخت و او افکار و رفتاری فرافرقه ای دارد اما وی به اقتضای ایمان و مسلمی خود به شدت بر حقانیت حصری یا شامل اسلام تأکید داشته و کثرت گرایی و پلورال مسلکی به معنای که نزد جان حیک و عبدالکریم سروش است اساساً در مرام و اندیشه مولانا جایی ندارد.

اولاً، مولوی بر این عقیده است که اسلام دینی جهانی و جاودانی و حاوی حقایقت حداکثری است. از نظر وی، آنچه در همه ادیان گذشته آمده منهای تحریفانش در اسلام جمع شده و مندرج و منطوی است. وی درباره مقام و جایگاه حضرت محمد(ص) در قیاس با انبیا(ع) پیشین می گوید: از درم نام شاهان بر کنند/ نام احمد تا بد بر می زنند / و... کاش آقای سروش به قدری از این دست نود هم پیش ماست^(۲)

ثانیاً، مولوی گاه در موضعی انتصار گرایانه به دیگر ادیان چون مسیحیت می تازد و مسیحیانی که گمان به صلیب



کشیده شدن مسیح(ع) و در عین حال خدایی او را می کنند، سخت مورد نکوهش قرار می دهد: چهل ترسا بین امان انگینته /زان خداوندی که گشت اویخته / چون به قول اوست مصلوب جهود / پس امر او را من کی تاند نمود؟^(۳)

ثالثاً، علاوه بر این، با تورق و تحقیقی در دیگر آثار مولانا نظیر «فیه ما فیه» روشن می شود که نسبت دادن پلورال مسلکی به جناب مولانا ناروا و ناصواب است چرا که وی به

روشنی و وضوح عقاید مسیحیان را به سخره و باد انتقاد می گیرد. شایسته است در اینجا جهت روشن شدن موضع مولوی بخشی از این داستان را در انتهای نقدهای این بخش به عینه نقل کنیم.

ریعاً، علاوه بر این در اینجا لازم است به این نکته نیز اشاره شود که بر خلاف تلقی پلورالیستی عبدالکریم سروش در تعریف کفر و ایمان و هدایت که یکی از برهمنی ایشان است: «آنچه در اینجا راهزنی می کند، عناوین کافر و مؤمن است که عنوانی صرفاً فقهی - دنیوی است (و نظایرش در همه شرایع و مسالک وجود دارد) و ما را از دین باطن امور غافل و عاجز می دارد.»^(۴) مولوی بر این اعتقاد است که انسان به سبب اختیارش بین انتخاب کفر و ایمان مختار است و مؤمنان و کافران را چنین تشبیه و تبیین می کند: زان که کرمانا شد آدم را اختیار / نیم، ز نیور سکن نیم مار / مؤمنان کان عمل، ز نیوروار / کافران خود کان زهری همچو مار / از آن که مؤمن خورد بگزیده نبات / تا جو تجلی گشت ریق او حیات / باز کافر خورد شربت از صدید / هم ز قوتش زهر شد در وی پدید

جای تعجب است از آقای سروش که هر چه مراد خود بوده بر کسی که تفاوت های جدی فکری و فلسفی با خودش داشته حمل می کنند و او را پلورال مسلک شمرده و مقصود خود را با تمسک به برخی اشعار وی دنبال کرده اند، آن هم به بهای مغالطه های «نقل قول ناقص» و «تفسیر نادرست» و... کاش آقای سروش به قدری از این دست گفته های مولوی هم اشاره می کردند.

با تکیه بر پنج نقد فوق و دیگر اشعار مولوی، می توان به قطع گفت که مولانا، فردی پلورال مسلک نبوده و



مولوی بر این عقیده است که اسلام دینی جهانی و جاودانی و حاوی حقانیت حداکثری است. از نظری، آنچه در همه ادیان گذشته آمده منهای تحریفانش در اسلام جمع شده و مندرج و منطوی است. وی درباره مقام و جایگاه حضرت محمد(ص) در قیاس با انبیا(ع) پیشین می گوید: از درم نام شاهان بر کنند / نام احمد تا بد بر می زنند / نام احمد نام جمله انبیاست / چون که صد آمد نمود هم پیش ماست

پرواز کرد؟ مسیحی گفت ما این اعتقاد را از پدران خود یافتیم و آن را دین خود قرار دادیم.

مولانا می گوید: به او گفتیم: اگر از اموال پدر خود طلای سیاه و فاسد به ارث برده باشی، آیا می گویی از پدرم به ارث برده ام یا اینکه اگر کین تولد با دست شل (فلج) متولد شده باشی ولی دارو و پزشکی که دست فلج تو را درمان نماید یافته باشی، آیا قبول نمی کنی که دست تو را درمان نماید و می گویی من دستم را از این چنین شل به ارث بردم و مایل به درمان آن نیستم؟ یا این مکانی که پدرت در آن مرده است و تو نیز در آن مکان بزرگ شده ای آرای آن شهر باشد اما مکان دیگر دارای آب شیرین و گوارا و میوه های آن شیرین و مردمانی سالم دارد، آیا میل نداری به آن سرزمین کوچ نموده و از آب شیرین آن نوشی تا بدین وسیله مریضی های تو را از بین می برد یا اینکه می گویی ما آن ملک و آب شورش را که به ارث بداریم و به آنچه ارث بردی متمسک می شوی؟ خیلی بعید است کسی که دارای عقل و احساس صحیح باشد، چنین کاری نموده و چنین حرفی را بزند. خداوند به تو عقل جداگانه ای غیر از عقل پدرت و فکری غیر از فکر پدرت داده است و به تو قدرت تمیز جداگانه ای داده است، پس چرا فکر و عقل خود را تعطیل کردی و از عقلی که تو را هدایت نمی کند پیروی می کنی بلکه سگ با نهایت پستی و فرمایشی اگر فن شکار و با بداند و صیاد سلطان شود، آنچه از پدر و مادر خود به ارث برده که همان خوابیدن در کاهدان و مکان های ویران شده و حرص بر خوردن لاشه حیوانات گندیده است و رافروشی می کند و دنبال سواران سلطان رفته و با سگ های شکاری دیگر همراه می شود و همین طور باز شکاری زمانی که سلطان او را بد کند، هرگز نمی گوید، ما از پدران خود لانه داشتن در سرزمین خشک کوهستانی از آثار مولانا می بردازیم. در اینجا مولانا به شدت، باور به تثلث در دین مسیحیت را مورد انتقاد قرار داده و به آن تاخته و آن را به باد تمسخر می گیرد. به جهت اهمیت این مسئله در عین بلندی این بخش از کتاب «فیه ما فیه» مولانا خواندنی است:

«جراح مسیحی گفت: گروهی از اصحاب شیخ صدرالدین نزد من نوشیدنی نوشیدند و به من گفتند که همان طور که خود است، ولکم کتمان و انکار می کنیم و قصدمان از این کتمان، حفظ مذهب خودمان است.

مولانا(رضی الله عنه) گفت: دشمن خدا دروغ گفته است و هرگز چنین نیست. این سخن کسی است که از شراب شیطان مست شده است؛ شیطانیه که همراه و پیست و خوار کننده و از طرف خدا رانده شده است. چگونه ممکن است که شخص ضعیفی که از مکر جهود از مکانی به مکان دیگر فرار می کند و صورتش کمتر از دو ذراع است، نگه دار هفت آسمان باشد که ضخامت هر آسمان ۵۰۰ سال است... چگونه عقل تو قبول می کند که محرک و اداره کننده این آسمان ها و زمین ها ضعیف ترین صورت باشد؟ ای جراح باجو قبل از عیسی چه کسی خالق آسمان و زمین بوده است؟ خداوند از آنچه ظالمین می گویند پاک و منزه است. اگر روح عیسی همان خداست، پس روح عیسی به کجا رفت؟ روح فقط به سمت اصل و خالقش می رود و زمانی که اصل و خالق، خود عیسی است کجا

- ۱- عبدالکریم سروش، صراط های مستقیم، صص ۱۳ و ۱۴.
- ۲- منوی مولوی، دفتر اول، صص ۵۲.
- ۳- منوی مولوی، دفتر دوم، صص ۲۲۶.
- ۴- عبدالکریم سروش، صراط های مستقیم، صص ۳۴.
- ۵- جلال الدین مولوی، فیه ما فیه، تصحیحات و حواشی فروزانفر، چاپ هفتم، صص ۱۲۵-۱۲۴.



با تورق و تحقیقی در دیگر آثار مولانا نظیر «فیه ما فیه» روشن می شود که نسبت دادن پلورال مسلکی به جناب مولانا ناروا و ناصواب است چرا که وی به روشنی و وضوح عقاید مسیحیان را به سخره و باد انتقاد می گیرد. مولانا در نقد تند خود قائلان به تثلیث را چنین خطاب می کند: «دشمن خدا دروغ گفته است و هرگز چنین نیست. این سخن کسی است که از شراب شیطان مست شده است...»

دل نوشت

قدمگاه

عادل احمدی

گوش تیزی می کنی تا شاید فریادهای «الله اکبر»، نواهای «یا حسین» و «یا زهره» را نسیم به قلبت برساند تا شاید بی واسطه، حضور همیشگی آن یاران را حس کنی، چون هجوم باد بر صورت... قدم به قدم به وادی فکه نزدیک می شوی. رمل های فکه، بوتین های خاکی بچه ها، مین ها، تصمیمی سخت و بچه های خط شکن ولی همه فکه این نیست.

برای من فکه یعنی جلوت حضور، یعنی ذکرهای آخر سیدمر تسی و غربت بچه ها و رمل هایی که به پایهای باری نمی دهند که به سمت شهادت



بروی، به سمت خدا... دلاوی، شلمچه، طلاویه و خرمشهر... اما...

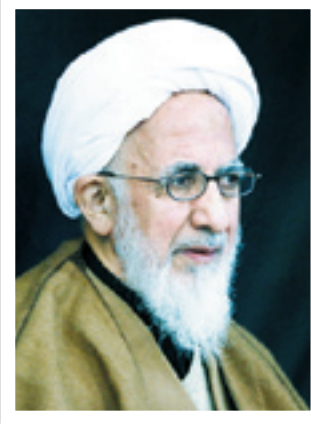
مسجد جامع قوت پایهای را می گیرد، تمام هیبت مقاومت تو را می گیرد. چه سری است بین مسجد و شهدا؟ چه چیز مسجد و شهادت را در خرمشهر به هم گره داده است؟

تکتک آجرها و کاشیکاری های مسجد، جواب را به دهننت هجوم می آورد: «خرمشهر را خدا آزاد کرد».

فلسفتنا

بررسی و نقد نظر به سکولاریسم (۱۰)

دنیا و آخرت، یک واحد به هم پیوسته



اشکال اساسی تفکر سکولار در آن است که می خواهد بدون آگاهی از دو سوی ابد و ازل انسان، برای امور زندگی او برنامه ریزی کند و برنامه ریزی برای انسانیه که زوال و ناپودی در حقیقت او راه ندارد، بدون در نظر گرفتن وحی و دستورات الهی بی شک پیامدهای ناگواری خواهد داشت. مطلب حاضر گزیده ای از متن کتاب «نسبیت دین و دنیا» اثر علامه جوادی آملی می باشد.

رابطه میان دنیا و آخرت

بررسی ارتباط دین و دنیا نیازمند نگرش عمیق به مقوله آخرت و دنیا و نیز هستی انسان هاست، به ویژه باید به جاودانگی انسان - که از مسلمات دین الهی است - توجه بیشتری کرد. تعلیم الهی، انسان را با عنایت ویژه خداوند، موجودی بادوام، جاودانه و ابدی دانسته است. او برخلاف بدنش که پس از چند سال می پوسد و از بین می رود، از روحی برخوردار است که هرگز زوال

وجود خویش را می سازد و همه عقاید و اخلاق رفتار او در همه امور فردی، اجتماعی، سیاسی، معیشتی، حکومتی، اقتصادی، فرهنگی و... در این سازندگی نقش دارد.

وقتی رفتار انسان تا این اندازه در سرنوشت او اثر دارد و از کوچک ترین عملی فروگذار نمی شود و این امر نیز مختص به عرصه های خاص و شأنی از شئون زندگی وی نیست، او باید چگونه عمل کند تا در ارائه حیات مستمّر خود گرفتار نشود؟ او لازم است طی پاینده و بنیادها به اعمالی که در نشأه آخرت، دارای بروز از زشمندی است، بی برسد. او به معلم و هدایت کننده ای نیاز دارد تا او را از جهل نسبت به ظواهر اخروی خارج کند. معلمی می خواهد که در اثر اطاعه به هر دو نشأه، او را در همه امور فردی و اجتماعی به چگونگی رفتار و اعمالش آگاه کند. چنین احاطه ای مختص به ذات اقدس الهی است، لذا فرستادن او باید پیام حیاتی بخش او را به جامعه بشری ابلاغ کنند. چنین علمی نیز تنها ناظر به بخش عقاید، اخلاق و تربیت نیست بلکه خداوند در همه بخش های فقهی و حقوقی الزامات عملی انسان را مشخص می کند و نیز سیاست، حکومت، معیشت و اقتصاد جامعه را پایه ریزی می کند زیرا هر بخشی از این امور، حیطه ای از اعمال بشر را دربر گرفته که ظهورات معهود را در پی دارد.

انسان، نیازمند راهنما در همه شئون زندگی بنا بر این همان گونه که انسان در معاد شناسی، اخلاق و تهذیب نفس نیازمند راهنمای الهی است، در جریان قواعد حقوقی و تجاری و اقتصادی و نظامی و مدنی و کیفری و... نیز نیازمند راهنمایی کسی است که به دو نیش ازل و ابد انسان آگاه است و اشکال اساسی تفکر سکولار در آن است که می خواهد بدون آگاهی از دو سوی ابد و ازل انسان برای امور زندگی او برنامه ریزی کند؛ انسانی که زوال و ناپودی در حقیقت او راه ندارد و زندگی اش از گذشته بسیار دور و آینده بسیار طولانی و پیچیده تشکیل می شود.

پی نوشت ها

- ۱- قرآن کریم، فرقان، ۵۸.
 - ۲- قرآن کریم، تکویر، ۱۳.
 - ۳- قرآن کریم، تکویر، ۳.
 - ۴- قرآن کریم، زمر، ۶۷.
 - ۵- قرآن کریم، طارق، ۹.
- تنظیم کننده: محمدزند